



آثارشان می‌زنند؟ کارولین گرجوار، نویسنده کتاب «کشف اسرار ذهن خلاق» در مقدمه کتاب نوشته: مطالعه زندگینامه بسیاری از هنرمندان که به خلاقیت و نبوغ نامشان در تاریخ ثبت شده است، به من نشان داد که هر زمان که گرفتار موج سهمگین بیماری، فقدان، شکست، ترک شدن، تراژدی و مصائب اجتماعی شده‌اند بیشتر به سمت هنر کشیده شدند و به خلق آثار تازه گرایش پیدا کرده‌اند. همین نظریه باعث شد به الگوی جهان شمولی برسم که بزرگ‌ترین آثار یک هنرمند اغلب از دل عمیق‌ترین رنج‌ها و شکست‌های او بیرون می‌آید.

جان میلتون کتاب «بهشت گمشده» را پس از، از دست دادن همسر، دختر و بینایی اش نوشت. ون‌گوگ مشهورترین آثارش را در آسایشگاهی روانی کشید که به دلیل اضطراب مزمن، افسردگی و اختلال دوقطبی در آن بستری شده بود. جان لنون ترانه «تاابد سرزمین توت‌فرنگی» را در تاریک‌ترین دوره زندگی خود نوشت و فریدا کالو به کرات اعتراف کرد که اصلی‌ترین منبع الهام او برای خلق نقاشی‌هایش درد و رنجی بود که در زندگی با آن دست و پنجه نرم می‌کرد. تصادف سختی که منجر به چندین زخم عمیق در تن او شد و تا ابد دردی جانکاه به رنج‌هایش اضافه کرد از او انسان دیگری ساخت. یک سال پس از آن تصادف او شروع به کشیدن پرتره‌های آیکونیکش کرد. در طول تاریخ، هنرمندان بسیاری اصلی‌ترین منبع الهامشان دردها و مصائب زندگی فردی یا اجتماعی بوده است، اگرچه رسیدن به یک نظریه علمی و منسجم نیازمند بررسی هدفمند و روشمند زندگی و شخصیت‌های هنرمندان است و به طور کلی نباید از پیچیدگی‌ها و ویژگی‌های فردی آنها به سادگی عبور کرد اما آنچه در این مجال می‌گنجد، کارکرد هنر در مواقع بحران است. هنر همواره در جست‌وجوی این است که به هرچیز از کوچک‌ترین وقایع و لحظات تا بزرگ‌ترین

پاتریک مور، مدیر موزه اندی وار هول به‌درستی به نقش هنر در دل بحران‌ها اشاره کرده و آن را تکمیل‌کننده مذهب دانسته که به انسان کمک می‌کند بفهمد برخی مسائل آنقدر بزرگ و دردناک است که از فهم و تجزیه و تحلیل او خارج است.

تاریخ سرشار است از این دوران‌ها؛ دوره کنونی تنها یکی از آنهاست. کسی می‌تواند انکار کند که تصاویر گورهای دسته‌جمعی، هوای غبارآلود و تیره، انسان‌هایی ماسک‌زده و خیابان‌هایی خالی از رهگذران پیش از این بارها و بارها در رمان‌ها و نقاشی‌ها به تصویر کشیده شده‌اند؟ بنابراین می‌توان هنر را پیشگویی دانست که شاید پیش‌روتر از علم آینده را تجسم می‌کند؟

اگر نگاهی به تابلوهای «زوج جوانی که مرگ تهدیدشان می‌کند» اثر آلبرشت دورر در سال ۱۴۹۸ یا «مرگ غریبه» اثر آلفرد رثل در سال ۱۸۵۱ بیندازید تصور می‌کنید خالقان این دو اثر چشمانشان را بسته‌اند، به سال ۲۰۲۰ میلادی سفر کرده‌اند و با الهام از وضعیت کنونی جهان شاهکارهای خود را خلق کرده‌اند. اما واقعیت این است که این آثار که هر کدام در دوره بحران خلق شده‌اند، از دل خلاقیت و نبوغ خالقانشان جوشیده‌اند.

بسیاری از کارشناسان تاریخ هنر اعتقاد دارند، هنر در دوره بحران و مصیبت به عیار واقعی خود دست پیدا می‌کند زیرا احساس ضرورت و خطر مؤثرترین کاتالیزگر جوشش خلاقیت و تغییر است. آنچه طی این یک سال بر زمین و ساکنان آن رفت، تنها شیوع یک ویروس مسری و خطرناک نبود بلکه فصل تازه‌ای را در بسیاری از رفتارها و مناسبات انسانی گشود. همانگونه که رستوران‌ها برای حفظ بقای خود به طبخ غذاهای نیمه‌آماده و تحویل در محل روی آوردند، دانشگاه‌ها کلاس‌های حضوری را تعطیل کردند و با کمک تلفن‌های هوشمند دانشجویان را در یک کلاس مجازی

# درخشش در تاریخخانه کلمات

چگونه شکسپیر «شاه‌لیر» را در دوره طاعون  
و جورج اورول «۱۹۸۴» را در اوج بیماری نوشت

در میانه بحرانی جهان گیر، زمانی  
که انسان‌ها آخرین جیره امیدشان  
را می‌نوشند و بی‌صبرانه در انتظار  
معجزه‌ای هستند، چه چیزی مانند هنر  
می‌تواند التیام زخم‌ها و دردهایشان  
باشد و دمی آنها را از واقعیت تلخ و  
رنج‌آوری که در آن زندگی می‌کنند رها  
کند؟ بارها و بارها در طول تاریخ در دل  
رنج‌ها و ناکامی‌ها، از دست دادن‌ها و  
آوارها، هنر همچون کودکی امیدبخش  
متولد شده است تا نوید روزهایی روشن  
را بدهد. در سایه‌های پرازد حام تراژدی،  
هنر شمع کوچکی روشن می‌کند که  
می‌تواند تا نسل‌های بعدی چراغ راه  
باشد و بر پستوهای تاریک باریکه‌ای از  
نور بتابد.

تراژدی‌های تاریخ معنا ببخشد. هنر به ما کمک می‌کند درک کنیم که در این کره خاکی همه چیز در کنترل‌مان نیست. بنابراین در مواقع بحرانی، خود آگاه یا ناخود آگاه با تغییر رویکرد و پرسپکتیو روش تازه‌ای برای بیان و ابراز خود پیدا می‌کنیم.

ویکتور فرانکل نویسنده کتاب «انسان در جست‌وجوی معنا» در همین باره نوشته است: «درد و رنج به محض اینکه معنا و مفهوم پیدا کنند هیبت خود را از دست می‌دهند و آسان‌تر می‌شود آن را تحمل کرد. معنا بخشی یکی از مراحل سوگواری است که پس از پذیرش آغاز می‌شود. خلاقیت یکی از راه‌هایی است که کمک می‌کند در هر شرایطی به هر آنچه می‌خواهیم معنا ببخشیم.»

ماری فورگیرد، محققی که درباره رابطه بحران و رشد خلاقیت پژوهش کرده، اعتقاد دارد رابطه میان این دو تصادفی نیست و میان چالش‌های زندگی و دستاوردهای خلاقانه رابطه معناداری وجود دارد. او از نتیجه تحقیقات خود اینگونه استنباط کرده که ناکامی‌ها و مشقت‌ها در مواقعی می‌تواند منبع الهام انسان‌ها برای خلق و زایش ایده قرار بگیرد. به گفته او، پستی و بلندی‌های زندگی می‌تواند آستان خلاقیت و نوآوری‌هایی باشد که می‌تواند به بار بنشیند.

اگرچه تجربه سالی که بر ما رفت تا سال‌ها در ذهنمان خواهد ماند، اما بدون شک گذران روزهایی که مطلقاً نوری در آن دیده نمی‌شد از ما انسان‌های دیگری ساخت که شاید با کمی تأمل سویه مثبتی هم داشته باشد. به گفته روانشناسان، هر تجربه‌ای که جهان امن شما را تکان دهد و انگاره‌های حک شده در ذهن را به چالش بکشد، می‌تواند باعث بروز نوآوری و خلاقیت شود. فارغ از ارزش‌گذاری مثبت یا منفی، هر تجربه‌ای که ما را به راه ناشناخته‌ای بکشد می‌تواند پناهگاه ایده‌های جدید و زایش باشد.

شاید تجربه سالی که به ویروس، قرنطینه، انزوا و تنهایی گره خورده بود، فرصتی مغتنم باشد که بتواند به ما فرصت رؤیاپردازی و تخیل ببخشد تا به خلاقیت درونی مان اجازه دهیم از عمیق‌ترین پستوی هستی‌مان خود را نشان بدهد. شاید تنها اگر بخواهیم و از روزنه دیگری به زندگی نگاه کنیم و باور کنیم امید هیچ معجزی ز مرده نیست، زنده باش...

■

نشان‌دند، اداره‌ها به سیستم دورکاری و برگزاری کنفرانس‌ها و جلسات آنلاین روی آوردند و کسب و کارها از کانال‌های دیجیتالی به عرضه محصولات و خدمات خود به مشتریان بهره گرفتند، هنر هم ناچار به پوست‌اندازی شد که آثار آن تا سال‌های بعد قابل مشاهده است.

اینکه شکسپیر نمایشنامه شاه لیر خود را در دوره شیوع طاعون نوشته است یا جورج اورول در اوج بیماری و خیم ریه‌اش در حال نوشتن شاهکار خود ۱۹۸۴ بوده می‌تواند سندی برای اثبات این ادعا باشد که بسیاری از هنرمندان در دل بحران‌ها و دوره‌های تاریک زندگی خود دست به خلق و زایش



ویرجینیا ولف کتاب «به سوی فانوس دریایی» را در مصیبت از دست دادن مادرش نوشت ■